



۲۰۱۸/۱۱/۱۲

همایون شاه عالمی

بیان تسلیخ



زاهد مرا فسرد گهی از بیان تلخ
ابر سیه کشید رخ آسمان تلخ
شیرین فروخت جلوه بسی از لب ریا
بلبل ترانه گفت از آن داستانت تلخ
فردوس را ز قهر خودش دوزخی نمود
گویی مرا گذاشت درین امتحان تلخ
هذیان بگفت در حق آن مهربان کریم
شیرین بکرد باده ما در گمان تلخ
پیشانی تشرش کرد غضبناک چهره را
اوضاع شور داشت تن بی روان تلخ
دارم جنون عشق نه هشیار میشوم
بیزار گشته ام که ازین داوران تلخ
من بارها ز مصحف جانان گذشته ام
آیا کی دیده است گهی مهربان تلخ
جز رحمت و سخاوت و عزت ندیده ام
پس از کجار سید چنین کاروان تلخ

باتیغ جهل کله بی مردم همی بُرند

تندی بسی کنند چنین پیروان تلخ

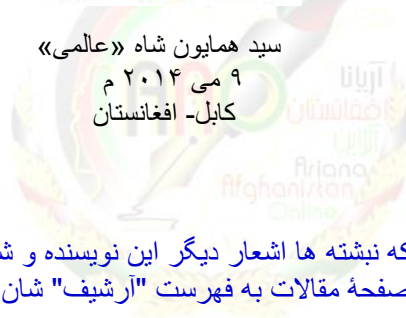
مارا ارادت است به شمس و به مولوی
تیر غضب منه، گهی در کمان تلخ
آزاده گشتم از کشاکش هر محتسب دگر
شیرینی ها رسید چنین از میان تلخ
دارم شراب عشق چو شهد است بیگمان
شیخ از گناه خویش خورد آب و نان تلخ
صلح و صفای عشق همایون بهار باد
زاهد زتنگ چشمی بیادِ خزانِ تلخ



سید همایون شاه «عالمی»

۹ می ۲۰۱۴ م

کابل- افغانستان



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها اشعار دیگر این نویسنده و شاعر را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

بیان تلخ

Alemi_homayun_shah_bayaan_e_tagkh.pdf